

کاتبان تهمت و تهمت کاتبی

چه گویی؟ ترا مهم‌ترین کار آن است که بدانی قلم را حقیقت چیست؟

مقبول کدام بود و مردود کدام؟

(عین‌القضات همدانی)

کلمه، قلم و کتاب، اولین و آخرین معجزه‌ی انسان است، تولد کلمه، تولد زندگی ست و شعور عامل هدایت آدمی به سوی مقصد واژه، قلم و نوشتن است. انسان با اندیشه‌ی خویش و با واژه بر هستی نام نهاد، با زبان به آوازش برخاست و با سرانگشت قلم به رویتش رساند. این راه طولانی را با چه ترانه‌ها که طی کرد، تا به این منزل. مقصد اگر عاشقی و آزادی نبود، پس این کشف، کشف هراس بوده است؟ امروز در جهان، کلمه در زنجیرخانه‌ی زبان به زندان در مانده است، آیا در جهان امروز امیدی به بهبودی جراحات هزاران ساله‌ی کلمه، باقی مانده است؟ اگر هست، نخست باید به آزادی اندیشه بیندیشیم، آزادی اندیشه‌ی «انسانی»، بازسازی بلوغ انسانی و بازگشایی دریچه‌ی خانه‌ی زبان است. زبان با لمس منشور نوری که از این دریچه به درون می‌تابد، رستاخیز معنا و خیزش آزادی را تجربه خواهد کرد و این رهایی آسمانی میسر نمی‌شود، مگر که کلید را به اهل شناخت بسپارند، ورنه با هیچ تدبیر دیگر، هیچ دیگر دری بازگشوده نخواهد شد و این عاقبت را هم باید از عبرت خویش بازآموزیم. این جراحات هزاران ساله، که میانه‌ی راه، فرزانه‌گان بسیاری را به سوی نیستی سوق داده و ساقط کرد. این درد کهنه‌سال که خود زاده‌ی جنون و جباریت تاریخ است، این بغض کهنه با سینه‌ی بسیاری آشنا بوده و هست، چندان که عین‌القضات گفته است: «نه بینی که مرا و قلم را تهمت کاتبی هست و از مقصود خبر نه!» و این مرگ مزمن هنوز که هنوز است از حوالی حال و قال ما در تمام وجوه و انواع آن دور نشده است. این نه ادعای راقم این این سطور که حرف اهل نظر زنده‌ی این سرزمین است. همین پاییز (اول آذر ماه) سال جاری، در «نخستین کنفرانس کاربرد یافته‌های تحقیقات مطبوعاتی» که در دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران برگزار شد، کارشناسان و حتی مقامات مربوط نیز به شیوه‌ای دیگر سخن عین‌القضات را تکرار کردند، به ویژه در مباحث مربوط به مطبوعات که اعلام شد: مطبوعات ما بیمار است.

«علی انتظاری» مدیر کل مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها در سخنرانی افتتاحیه‌ی خود، «انجام پژوهش درباره‌ی معضلات مطبوعات را مهم‌ترین کمک ارشاد به مطبوعات و بسیار مهم‌تر از کمک‌هایی نظیر کاغذ و دیگر ملزومات آن‌ها دانست.»

وی یکی از مهم‌ترین مشکلات را پایین بودن تیراژ مطبوعات دانست و گفت: «طبق استانداردهای مورد تأیید یونسکو، تیراژ روزنامه‌ها در مطبوعات کشور باید ۶ میلیون نسخه باشد ولی اکنون حداکثر تیراژ روزنامه‌ای ما یک و نیم میلیون نسخه است که به اعتقاد ما مشکلی جدی و قابل بررسی است، چرا که نرخ باسوادی در کشور ما بالاست و از سوی دیگر نرخ مطبوعات همچنان پایین است.»

ایشان اضافه کرد: مشکل ما این است که روزنامه‌خوانی در کشور نهادینه نشده و به عنوان یک رفتار عادی تلقی نمی‌شود. باید عوامل و موانع و همچنین سیاست‌های اجرایی مناسب برای غلبه بر این مشکل را بیابیم.

دکتر «مهران سهراب‌زاده» مسئول تحقیق بهره‌مندی شهروندان ایرانی از مطبوعات، در ارائه‌ی گزارش خود هدف از انجام تحقیق را ارائه‌ی تصویری روشن از وضعیت و ویژگی‌های فردی و اجتماعی خوانندگان مطبوعات بیان کرد و گفت: با وجود نقش انکار نشدنی مطبوعات در ارتقای سطح دانش و آگاهی‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی افراد، تیراژ مطبوعات در کشور ما در مقام مقایسه با کشورهای همسایه، حتی از ترکیه و پاکستان نیز کمتر است.

وی در بیان نتایج تحقیقات خود با اشاره به این که ۵۲ درصد مردم، مطبوعات را در منزل مطالعه می‌کنند و حدود یک درصد از طریق مطالعه‌ی مجانی در مقابل کیوسک‌ها نیاز روزنامه‌خوانی خود را ارضا می‌کنند، گفت: استقبال مردم از نوع مطالب روزنامه‌ها به این شرح است:

صفحه‌ی اخبار حوادث ۶/۲ درصد، اخبار روز ۶ درصد، جدول و سرگرمی ۴/۸ درصد، مطالب فکاهی و طنز ۴/۷ درصد، گزارش و تفسیر سیاسی داخلی ۳/۹ درصد، معرفی و نقد فیلم ۳/۹ درصد، داستان و قصه ۳/۸ درصد و مطالب فلسفی ۰/۹ درصد.

همین مسئول، چگونگی اطلاع مردم از اخبار روز کشور را به این شرح بیان داشت: ۲۶/۵ درصد از طریق تلویزیون، ۱۹ درصد از طریق رادیو و ۸/۸ درصد از طریق روزنامه‌ها در جریان اخبار کشور قرار می‌گیرند.

وی در این تحقیق که دنباله‌ی تحقیقی است که با همین عنوان در سال ۶۸ در مورد شهروندان تهرانی انجام شده نتیجه‌گیری کرد که رفتار مطالعاتی مردم از سال ۶۸ تا ۷۳ تغییری نکرده است.

تشخیص درد آسان اما درمان آن دشوار است! چرا مطبوعات ما بیمار است؟ برگردیم به روز نخست داستان آفرینش مطبوعات در ایران. از انتشار اولین روزنامه‌ی فارسی زبان تاکنون نزدیک به دو قرن می‌گذرد. با رجوع به اسناد تاریخی (محفوظ در کتابخانه‌ی ملی) درمی‌یابیم که بانی اول این راه، مردم یا روشنفکران واقعی جامعه نبوده‌اند.

ناصرالدین شاه از وزارت امور خارجه می‌خواهد تا روزنامه‌نگاری از خارج به ایران دعوت شود: «بارون لویی دونورمان» هم می‌آید، به گمان وجود آزادی، نخستین شماره‌ی روزنامه‌ی «وطن» را نشر می‌دهد، شاه، پس از نگاهی شاهانه به این نوزاد نوپا با تغییر می‌گوید: «این کلمات که علیه ماست؟» و در حال امتیاز شاه

بخشیده را لغو می‌کند! و این خود درسی از تاریخ است که درخت بی‌ریشه، نه در برابر تندباد که در برابر نسیمی هم به زانو درمی‌آید. پس از مدتی میرزا صالح شیرازی با هزینه‌ی دولت به خارج می‌رود، درس روزنامه‌نگاری و آشنایی با این حرفه را می‌آموزد و دوباره بر سر همان سفره بازمی‌گردد. کلمه در حوزه‌ی مطبوعات که بر سفره‌ی دولت‌ها فریه شده است، از معنا کردن «آزادی» می‌ترسد. فریه شدن بر سفره‌ی سانسور، نتیجه‌اش بیماری امروزی است. مردم در میان سطور خبرهای مطبوعات در پی حقیقت پنهان بخش‌های سفید وسط سطور سیاه را می‌کاوند و خود «حقیقت-شایعه» را هر کس به ظن خویش به صورت شفاهی دهان به دهان منتشر می‌کند. به گفته‌ی آمار، از سال ۱۳۶۸ تاکنون هیچ خبری از افزایش خوانندگان مطبوعات در ایران نیست! چرا؟

مطبوعات ما بیمار است! قبل از کودتای پهلوی اول نشریات به همان سیاق «سیاه و سفید» عصر مشروطه ارائه می‌شدند، بعد از آن، امروز هم، زیر آسمان روزنامه‌ها و مطبوعات ما، یعنی حتی یک رنگ خاکستری هم یافت نمی‌شود؟ هنگامی که در یک مجله به همان آیین تقسیم‌بندی بی‌منطق «یا زنگی زنگ یا رومی روم» معتقد باشیم، کار تمام است، به میرزا صالح شیرازی بدل می‌شویم، حتی اگر باور بیاوریم که باید به دوست و دشمن فرصت حضور در یک نشریه‌ی مشترک بدهیم، باز جز توجیه باور غلط خود کاری نکرده‌ایم. (با این تفاوت زمانی که در عصر میرزا صالح رادیوهای مختلف خارجی و شبکه‌های گوناگون تلویزیون ماهواره‌ای، برای رقابت در امر خبررسانی وجود نداشت) این نوع برخورد فرهنگی، خبر از تنگ‌نظری صاحبان امور کلمه می‌دهد، این پارانوای فرهنگی ست که به «بیماری مطبوعات» ما منجر شده است: سیاه و سفید یا دولتی و غیردولتی. خود خیال و باور دشمن داشتن، به دشمنی کردن تو و دشمن خوئی تو دامن می‌زند، دشمنی‌انگیز است، گرایش به رادیکالیسم، کلی‌گرایی و قضاوت‌های مطلق، از علائم بیماری مطبوعات غیردولتی است و چاپلوسی، تملق و گاه دروغ آشکار و تهمت زدن نیز از نشانه‌های نشریات وابسته به قدرت است. مطبوعات ما از دو پهلوی، دشنه در کالبد خود، رو به احتضار می‌رود. ما ناخواسته و یا بر اساس همان خودمحوری فرهنگی و فرهنگ خودمحوری، دست به واخوری میراث غلط مفاهیم روزنامه‌نگاری گذشته زده‌ایم. جداسری مردم از مطبوعات، نتیجه‌ی همین فهم تاریخی ست که آنان دریافته‌اند اما قلم‌زنان خیر!

در دویست سال سیاه و سفید، آیا سراغ دارید مقطع کوتاهی که سیاست‌گذاری فرهنگی از سوی دولتی (بر فراز مطبوعات) به نتیجه‌ای مردمی و مفید و مؤثر رسیده باشد؟! می‌پرسند: پس، کو، چه کسی، چگونه؟ سوال در پی سوال! این قدرت، (حکومت مطبوعات) را به مردم بسپاریم؟ بعد هم حتماً مردم متهم می‌شوند که نمی‌دانند، ناتوان‌اند و الخ ... چنین اعتقادی به روشنی به دیکتاتوری فرهنگی منجر می‌شود. می‌گویند مردم به هنجارند و نابه‌هنجارند (یعنی نمایندگان مردم: اهل قلم) اما مردم ما از نظر شعور فرهنگی به آن مرتبه از انتخاب قدرت رسیده‌اند که راه را به خطا نروند. مردم کمتر می‌خوانند (مطبوعات) و بیشتر سخن می‌گویند. چرا؟ چون اعتمادی به نوشتارهای مثله شده ندارند، آزادی ارمغانی ست که از تقابل میان انتخاب اندیشه‌های مثبت و منفی سر به در می‌آورد. این فرآیند زیبا، تجربه‌ای تاریخی ست، چرا از آن می‌ترسیم؟ در کشورهای پیشرفته این روزنامه‌ها هستند که دولت‌ها را در راه بهینه‌سازی جامعه هدایت می‌کنند، در حالی که در جهان سوم عکس این موضوع، بدون نتیجه‌ی مثبت، تجربه می‌شود.

-مطبوعات ما بیمار است.

در جامعه‌ای که شاعر باید به شعر خود برسد، روزنامه‌نگار و سردبیر می‌شود، محقق و مترجم و اهل تاریخ مدیر هیئت تحریریه شده است و بدتر از این‌ها، کاسب و مهندس و ... این جابه‌جایی‌ها به یقین هویت حقیقی مطبوعات را به راهی می‌برد که راه نیست، درست مثل دوران مصدق که اعلام شد هر کس سواد خواندن و نوشتن دارد، با پرداخت پنج تومان و شش ریال می‌تواند صاحب امتیاز، مدیرمسئول و سردبیر نشریه‌ی دل‌خواه خود شود، نمونه‌ی آن، مدیر چلوکبابی کوچه‌ی مّلی (خیابان لاله‌زار قدیم) یا استوار اخراجی نیروی هوایی بود که امتیاز نشریه‌ی روزانه داشتند. حالا نه توهین به شاعران و قصه‌نویسان که منظور ذات شیوه است، شیوه غلط است.

به صورت استثنا شاید روزگاری شاعری حرفه‌ای، روزنامه‌نگاری موفق هم بود اما این رسمی همیشگی و همگانی‌ست؟! روزنامه‌نگاران ما تنها تفاوتی که با گذشته دارند، همین است که دیگر به جای سرداری، کت و شلوار می‌پوشند، ورنه آیین سیاه و سفید و شیوه همان شیوه است، با اندکی چاشنی واژگانی تخصصی‌تر. به شباهت ناگزیر بعضی مجلات دقت کرده اید؟! اگر جلد‌های این مجلات و شناسنامه‌هایشان را تعویض کنید، خواننده علاقه‌مند به این راه هم به دشواری اختلافی را کشف می‌کند.

-مطبوعات ما بیمار است.

از میرزا صالح شیرازی تا تأسیس مدرسه‌ی عالی روزنامه‌نگاری هیچ حادثه‌ای در راه تکوین و تکامل شیوه‌ها و نگاه‌ها پیش نیامده است. تنها به طور مرتب مطبوعات در محاصره‌ی قانون مطبوعات دادگاه‌های ویژه‌ی مطبوعات، هیئت منصفه، قانون و... ده‌ها نهاد رنگارنگ دیگر، روزبه‌روز نحیف‌تر شده است.

طبیعی است که در دو قرن چند چهره به مفهوم واقعی روزنامه‌نگار، نام خود را بر گوشه‌ی این گلیم ثبت می‌کنند: میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، جمال‌الدین اسدآبادی، میرزاده‌ی عشقی، محمد مسعود، دکتر فاطمی و... (که آن هم نه در تمام موارد به واسطه‌ی حرفه‌ای بودن در کار روزنامه‌نگاری و تخصص در این زمینه، بل گاه دیگر مسائل هم دخیل بوده است).

بیماری مطبوعات، ریشه در دخالت‌های ناروا دارد، از یک‌سو و از جانبی دیگر مطبوعات به اصطلاح آزاد نیز گرفتار ناپخته‌گان است. هر او که امتیازی دارد گمان می‌برد که در همه‌ی انواع ادبی و رشته‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... علامه‌ی دهر است. به خود حق می‌دهد تا در کسوت کارشناسی دانا با دانشی فراگیر، سرنوشت فرهنگی بخشی از جامعه را هدایت کند، به سوی کدام مقصد؟ یک روزنامه‌نگار، یک روزنامه‌نگار است اما در یک رشته، نه این‌که سردبیر، خود جانشین موعود دبیران همه‌ی سرویس‌ها باشد. دیده‌ایم که گاه درباره‌ی همه‌ی زمینه‌های جاری و ساری از طبابت تا نجوم نیز اظهارنظر می‌کنند، و احیرتا!

-مطبوعات ما بیمار است.

دیده‌اید مهندس راه و ساختمان با لباس طبابت به جراحی قلب بیچاره‌ای بپردازد و طبیبی ساختمان سد را طراحی کند. این اتفاقات در مطبوعات ما رخ داده است؟ این سال‌ها هیچ‌کسی جای واقعی خود نیست.

طبیعی است که بیمار می‌میرد و سد فرو می‌ریزد. یک مقام دولتی که متخصص فضای سبز است ناگهان مقاله‌ای درباره‌ی تمهیدات بوعلی می‌نویسد و یا مسئول آب، صاحب آتش شود. این روحیه‌ی غلط شرقی، ما را به کدام سرمنزل غریب هدایت خواهد کرد؟ و از جانبی دیگر وقتی که دولت با اعمال و طرح و شرح «قانون مطبوعات» همه‌ی روش‌ها را با یک قانون، به سوی هم‌سانی، مشابهت‌های ناگزیر و هنجارهای سنتی رهنمون می‌شود، چه انتظاری بیش از این؟ هم‌سانی و هم‌سویی و شباهت‌های ناگزیر، مردم را خسته می‌کند و این خستگی بی‌اعتمادی را در پی دارد. به تیتراهای یک‌سان روزنامه‌های رسمی دقت کرده‌اید؟ آبشخور یکی‌ست، این هم‌گرایی، گریز از برخورد اندیشه‌ها را در پی دارد و سکون و سکوت و خمودگی و بی‌تأثیری مطبوعات و در غایت بیماری آن، محصول چنین شیوه‌ای‌ست، ما عمری‌ست که به دوره کردن یک آلبوم با مناظری یک‌دست و تکراری مشغولیم، چرا؟

پس کی نوبت دگرگونی شیوه‌ها فرا می‌رسد. دولت با حضور در حیات مطبوعات، همه‌ی ضرر و زیان‌ها و کاستی‌ها و نقایص و تهمت‌ها و اجبارها را به گردن خود وانهادده است و این زیان نخست متوجه خود دولت است. بعضی از مطبوعات دولتی با آن همه هزینه و یارانه به پل‌ی برای پرش و دست‌یابی به مناصب برای عده‌ای معدود بدل شده، مطبوعات شبه‌آزاد هم که درگیر مشکلاتی‌ست که برشمردیم، حال انتظار سلامت و صحت؟ -مطبوعات ما بیمار است.

زمانی که ما در پرتو تعالیم عالی اسلامی و وجدان حرفه‌ای و چهارچوب قانون اساسی و بر اساس قوانین روشن مدنی، ملی و شرعی خود پرهیز از چاپ و نشر هر نوع تصویر نادرست، اغراق در اخبار و دوری از تهمت و موارد ضدامنیت ملی را وظیفه خود می‌شناسیم و خود را از مردم می‌دانیم و دولت نیز از سر صحت و صراحت خود را مردمی می‌داند، دیگر چه انگیزه‌ای موجبات این همه بی‌اعتمادی بین ما را پیش آورده است که باز باید در چنبره‌ی کلی‌نگری قانون مطبوعات (که هر کس به سلیقه‌ی خود آن را تفسیر می‌کند) گرفتار آییم؟

مردم صدیق و هوشمند ما به جایی رسیده‌اند که خود سره از ناسره را تشخیص می‌دهند، ما تنها مشکل صنفی داریم، اینجاست که باید به شفای عاجل دست یافت. وجود یک نظام سالم مطبوعاتی، بسا این بیماری مزمن را به مرور زمان درمان کند، با ایجاد این نظام، از بار و وظیفه و دردسر دولت نیز کاسته خواهد شد و وزارت ارشاد در این درگیری‌های گاه حتی فردی، گرفتار نخواهد آمد، این مسئولین نظام صنفی مطبوعات هستند که به جوان‌ترها خواهند آموخت که روزنامه‌نگاری، کاری تفننی نیست، علمی تخصصی‌ست که حتی فرق است میان گردش کار در مجله و روزنامه، یک مدیر حتماً نباید هم مسئول صفحه‌ی شعر باشد، هم قصه، هم سرویس سیاسی و هم‌گاه و بی‌گاه از سر ناچاری، آبدارچی! ما به این نظام نیاز داریم، نه دستوره‌ای کلی! مشکلات بسیار است، فرصت دهید این نظام احیا و برقرار شود، فرصت دهید که به اعتماد میان خویش و مردم بازگردیم، در این مملکت اگر مردم روزنامه‌ها را حتماً برای خواندن و باور اخبار می‌خرند، پس چرا رادیوهای بیگانه، محل الهام عده‌ای شده است؟ ما بی‌هیچ دلیلی از یکدیگر هراسانیم، هراس نتیجه‌ی حبس واژه در خانه‌ی زبان است. خانه زبان که بی‌دریچه باشد یعنی مرگ اندیشه فرارسیده است. مطبوعات ما بیمار است، ما از اعلام بیماری خود می‌ترسیم، در حالی که این اعلام شهادتی‌ست که به سلامتی جامعه منجر

می‌شود، حال «چه گویی؟ تو را مهم‌ترین کار آن است که بدانی قلم را حقیقت چیست؟ مقبول کدام بود و مردود کدام؟»

آبان و آذر ۷۳ - شماره ۷۳